

خوانندگان می توانند اظهار نظرهای خود را درباره سخنان کریسل، قصه و شعرش برای خود او بنویسند و به آدرس پروین بفرستند تا نسبت به ارسال آنها اقدام شود. نامه هایی که به فارسی نوشته شده باشند توسط همکاران ما ترجمه خواهند شد.

مریلین کریسل

شاعر و نویسنده آمریکایی

شاعر و نویسنده ی آمریکایی، مدیر بخش خلاقیت ادبی در دانشگاه کلرادو آمریکا و سردبیر نشریه ادبی معتبر (many mountains mooring) است. وی تا امروز هفت کتاب شعر منتشر کرده است که آخرین آنها با عاشقان در جنگ زار نام دارد، و در برگزیده ی اشعاری ست در باره ی جنگ در سریلانکا و مشاهدات عینی اوطی اقامتش در سریلانکا به عنوان یکی از نیروهای داوطلب بریگاد بین المللی صلح. مریلین کریسل مدتی نیز به عنوان پرستار داوطلب در آسایشگاه محضران و مستندان کالیفرنیا کلکته، وابسته به انجمن خیریه ی مادر ترزا خدمت کرده است. در جمهوری خلق چین نیز سالها به تدریس اشتغال داشته است. وی اولین شاعری است که از سوی مرکز مراقبت های انسانی با عنوان رزیدانت هنری، استخدام شده است تا با سرودن شعر و نوشتن قصه، درباره ی روابط بیماران و پرستاران، قداست و ظرافت، حرفه ی پرستاری را غبار رویی شده و جلا یافته در معرض تماشای جامعه پیشرفته بگذارد که دوا و درمان را تنها در توآوری های تکنیکی و افزودن پر مهارت های تخصصی می جوید.

مریلین کریسل، جوایز معتبر متعددی را به خاطر اشعار و قصه های خود دریافت کرده است که تعدادی از آنها عبارتند از: جایزه ی ادبی ۱۹۹۴ capability negative جایزه ی spoon river poetry review و جایزه ی ویژه ی national endowment در سال گذشته.



این عکس را مریلین کریسل به درخواست ما با خودش فرستاده است. خواستم او را آشنای کنم، یعنی سیزده انعطاف نگرایی اش را. برایم نوشت اگر لازم باشد به هرست هرستان سلمان من عارض است چهارم سرگند و در اولین فرجه جادری پیدا می کند و سرگند می شود. من به او تو میخوام که همان دوری برای آثار را دست و پا می کند. عکس دیگر، کریسل است با فرشته اش که نقاشی کرده است و به سرسری مرزی اهل سریلانکا در کرده.

marilyn krysl



گفت و گوی فریده حسن زاده (مصطفوی) با مریلین کریسل

مبادله میان دست بخشنده و دست پذیرنده

من حرف گوته را به یاد می آورم؛ انسان باید به جاودانگی ایمان داشته باشد، زیرا در طبیعت او چنین حقی نهفته است. شما خود چگونه این حرف را تعبیر می کنید؟ شاید روح فناپذیر باشد. من آن را باور دارم. اما تن، تباهی می پذیرد. شما شاعری هستید که شعر را از ورطه ی تنهایی، نومی و انزوا نجات داده اید. به آن اعتماد به نفس بخشیده اید؛ طوری که اشعار می توانند کلمات مورد نیازشان را شخصاً تهیه کنند، آن هم با حضوری عاشقانه در صحنه های جنگ، قحطی، گرسنگی و فقر برایم جالب است بدانم که شاعری مثل شما چه نظری دارد راجع به شاعره های آمریکایی مثل امیلی دیکسون که در انزوای مطلق مرد، یا آن سکستون که از فرط ناامیدی خودکشی کرد و یا سیلوپا پلات که برای راهایی از تنهایی چون آسایش مرگ را انتخاب کرد. اگر آن طور که مودیل روکی سر می گوید و شما تایید می کنید، آفرینندگی، مبادله ی میان دستهای بخشنده و پذیرنده است، پس سهم این سه شاعر بزرگ زن آمریکایی از آفرینندگی چقدر است؟

می نویسم که بسیار متفاوت از ما هستند، باید بدانیم در باره ی چه صحبت می کنیم. باید درباره ی آن ها به حد کافی تحقیق و مطالعه کنیم، چندان که ناگزیر از خیالیانی نشویم و با استناد به واقعیت بنویسیم. این وظیفه ی نویسنده است که تحقیق و تجربه را با تخیل درهم آمیزد به این شیوه زندگی دیگران را تجسم بخشد. این کاری ست که همه ی ما باید در زندگی انجام دهیم. یاد در نظر گرفتن زندگی دیگران، توان همدلی و همدردی را با کسانی که در وهله اول دیگران به نظر می رسند، افزایش دهیم. ایزادور دانکن (Isador duncan) در شرح حال خود می گوید: آیا به راستی امکان هنرمند شدن برای زن وجود دارد؟ من تردید دارم، زیرا هنر کاری ست پس دشوار و شاق که مستبدانه همه چیز را وقف خود می خواهد، در حالی که زن به اقتضای قلب عاشقش، همه چیز خود را فدای زندگی می کند... آیا شما هرگز مجبور شده اید به خاطر فعالیت های ادبی تان، نقطه پایان تراژیک بر روابط عاطفی خود بگذارید؟ پرداختن به ادبیات، لطمه ی خود را به زندگی من زده است. در واقع من با غفلت از دخترم، خود را وقف ادبیات کردم. اگر چه دخترم دیگر بزرگ شده و ما مساله را بین خود حل کرده ایم، با اینهمه من هنوز بابت سال هایی که از او غافل ماندم، رنج می برم. بعد سال ها مجرد ماندن، من سرانجام در حال نوشتن یک رمان هستم. گمان نمی کنم اگر دوباره ازدواج می کردم می توانستم این کار عظیم را به فرجام برسانم. برای من بسیار دشوار و شاید محال می نمود. وقتی دخترم به بیست سالگی رسید، ما تصمیم گرفتیم جداگانه برداشت خودمان را از داستان مان بنویسیم؛ چه شد که من از او غافل ماندم. ما هر کدام برداشت خود را نوشتیم و سپس آن را با صدای بلند برای یکدیگر خواندیم. آنگاه هر دو با هم قصه ها را سوزاندیم. از آن پس با یکدیگر صاف شدیم. مراسم تظهير کننده ای که اجرا کردیم، زخمهای ما را التیام بخشید.

مقاله ای از مریلین کریسل به نام آفرینندگی، مبادله میان دست بخشنده و دست پذیرنده در مجله تخصصی شعر چاپ آمریکا خواندم و ترجمه آن را ضروری دانستم. چاپ شده ترجمه فارسی آن را برای نویسنده فرستادم و تقاضای مصاحبه ای کردم. نامه ی بسیار محبت آمیزی برایم نوشت و درخواستم را با اشتیاق بسیار پذیرفت این مصاحبه را با خوانندگان پروین در میان می گذارم. خود را در کدام نقش حقیقی تر و موثر تر احساس می کنید؟ استاد دانشگاه، شاعر، نویسنده یا پرستار داوطلب؟ به عنوان پرستار داوطلب، من فقط مدت یک ماه در آسایشگاه معلولان و محضران مادر ترزا در کلکته کار کردم. اما موقع انجام دادن این کار، خود را همان قدر حقیقی و همان قدر موثر یافته که در هر یک از نقش های دیگرم. وقتی ما کاری را با عشق و اعتقاد انجام می دهیم و خود را به تمامی وقف همه لحظه های آن می کنیم، دیگر نوع کار تفاوتی ندارد، آنجا دیگر ما خودمان هستیم، خود حقیقی مان. وقتی من به عنوان پرستار کار می کردم، مستقیماً مراقبت و مواظبت از بیماران را به عهده داشتم. اما پرداختن به آموزگاری و نویسندگی نیز راههای دیگری برای پرداختن و رسیدگی به دیگران است. نوشتن، موهبتی ست که توسط جهان پیرامونم به من ارزانی شده است، و اگر نوشته های من بتوانند با دیگران ارتباط برقرار کنند، پس من توانسته ام پرستارانه از کسانی که آنها را می خوانند و بهره ی روحی می برند، مراقبت و مواظبت کنم.

دیکسون به اعتقاد من، مبادله ی میان خود و جهان را عمیقاً حس کرد و روحا مستفیض شد. سکستون و پلات، این مبادله را شاید چندان که باید حس نکردند تا بتوانند از آن فیض ببرند زیرا جهان و زیبایی آن، کریم و بخشنده است. و برای محروم نماندن از این کرامت و سخاوت، ما باید حساس و هشیار باشیم. برای درک زیبایی و دریافت عشق و محبتی که از سوی جهان نثار ما می شود، باید آغوشی گشاده و دستی پذیرا داشته باشیم. شما در شعر famine relief، و تومس، ربه النوع زیبایی و عشق و تندرستی را با کالی که در مذهب هندو، خدای قحطی و تباهی ست، به عنوان مظاهر شرق و غرب در مقابل یکدیگر قرار می دهید و می نویسید: سیر کردن دیگری سیر کردن خود است؛ هر دوی ما یکدیگر را سرشار می کنیم از این یقین زیبا که درون ما و پیرامون ما محبت چندان بی کران است که تنهایی ما را محال می گرداند...

چه عواملی در شاعر شدن شما دخیل بوده اند؟ پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری من از اعضای کلیسای پرسیبتری (مسیحی پروتستان) بودند. در کودکی، سال های پیش از دبستان، بیشتر روزهای من در کنار آنها می گذشت و آن ها ساعات بسیاری، کتاب مقدس را با صدای بلند می خواندند. کتاب مقدس سرشار از شعر است، و من همچنانکه به ضربانگ با شکوه آن کلمات گوش می کردم، شیفته ی طنین آهنگین آنها می شدم. اگر چه معنی کلماتی را که می شنیدم نمی فهمیدم، اما از مادر بزرگم می خواستم بیشتر و بیشتر برایم بخوانند. عشقم را به شعر مدیون این کتاب هستم. و نیز نویسنده شدنم را بعدها مادر بزرگم اشعاری از هنری وادز ورت لانگ فلو

اما تنهایی بی کران بسیاری از کشورهای جنگزده و قحطی زده ی جهان سوم، نشان می دهد که زیبایی بی کران افکار و آرزوهای شما در قفس شعر زندانی می ماند و امکان تحقق یافتن نمی یابد. به نظر شما چه باید کرد تا ادبیات در دنیای امروز، به نیرویی واقعی بدل شود؟ ادبیات، کسانی را می تواند تحت تاثیر قرار دهد که اهل مطالعه باشند، اما طبیعتاً بر کسانی که مطالعه نمی کنند، اثری ندارند. در غرب اکثر مردم به خصوص طبقه ی کارگر و متوسط کتاب نمی خوانند و در عوض تلویزیون تماشا می کنند اگر تماشاگر تلویزیون در مورد برنامه ها سخت گزین و متوقع باشد در آن صورت تلویزیون می تواند جنبه آموزشی داشته باشد اما بیشتر مردم به تلویزیون معاندند و تماشا می آن برایشان حالت ماده ی مخدر دارد بنابراین بیشتر، برنامه های سطحی و بی محتوا را نگاه می کنند نه برنامه های پر بار و آموزنده را. اعتیاد به تماشا تلویزیون راهی برای فراموش کردن است. مردم با نشستن جلوی تلویزیون و سرگرم کردن خود، از مواجه شدن با افکار دلهره آوری که به مغز آنها هجوم می آورد، فرار می کنند. یکی از

اثر آن، عمق بخشیدن به کار من، و عمق و اعتبار بخشیدن به پیوند میان من و زبان احساس بود و این زبان، زبان دل است، نه زبان علم یا سیاست یا روزنامه ها. زبانی ست با قواعد خاص خود و همسنگ با زبان های دیگر. من به شدت تحت تاثیر زنی قرار گرفتم که در بیمارستان کالیفرنیا، پرستاری از او را به عهده داشتم، و محصول آن تجربه، سروده های بسیاری بود که در کتاب شعرم، با عاشقان در جنگ زار آورده ام اما رفتن من به کالیفرنیا، و تن دادن به وظایف پرستاری، به نیت انجام کار خیر نبود به قصد گرد آوری سوره برای نوشتن نیز نبود. نه! من دلیلی کاملاً شخصی داشتم؛ احتیاج میرم به کسب تجربه ی جدید. لازم بود خود را وسعت بخشم. و رشد کنم. من آگاهانه و داوطلبانه رفتم، زیرا مانند در دانشگاه و خو گرفتن به محیط را به صلاح خود نمی دانستم. و آجر خود را از چنین تلاشی، با افزودن بر توانایی های روحی خود و غنی کردن عواطفم گرفتم. شما بر این باورید که: زندگی، حتی نه که عطیه ای ست، من موجودی فناپذیرم و زندگی من وابسته به لطف و کرم دیگران است.

Henry wadsworth long fellow را نیز برایم خواند. من به خصوص شعر ترانه ی هایواناتا را دوست می داشتم مدام می خواستم برایم شعر بخوانند. سیری ناپذیر بودم. به کتابخوانی حرفه ای تبدیل شدم. در دبیرستان، به خاطر شعرهایی که می سرودم، برنده ی بورس تحصیلی دانشگاهی شدم. آیا شما به تقسیم بندی شعر زنانه و مردانه معتقدید؟ آثاری هستند که جنسیت آن ها قابل تشخیص است، اما در مواردی بسیار کلی. آثار بسیاری نیز وجود دارند که به آسانی تن به هر نوع طبقه بندی نمی دهند. من عمیقاً معتقدم که ما باید تلاش صادقانه ای هر نویسنده ای را برای نوشتن درباره ی شخصیت ها و موضوع هایی فراتر از جنسیت و ملیت، محترم بداریم. تخیلات به هیچ وجه نباید سانسور شوند. پروبال دادن به تخیلات ما را قادر می سازد تا در باره ی مردمی متفاوت از خود بنویسیم. من معتقدم مردها می توانند درباره زنها بنویسند و زنها درباره ی مردها. نیز متقدم قفقازی ها درباره ی آفریقایی ها بنویسند و آسیایی ها درباره ی آمریکایی لاتینی ها، و الی آخر. البته اگر ما درباره ی کسانی

بیانیته تنظیم شده توسط مرلین کریسل که به امضای صدها تن از مطرح ترین نویسندگان، شاعران، نمایاننامه نویسان، سردبیران جراید و سایر هنرمندان آمریکایی رسیده است.

بیانیته وجدان

(نه به اسم ما)

مباد که جهانیان بگویند مردم آمریکا سکوت اختیار کردند زمانی که دولت آن‌ها در پی اعلام جنگی بی‌حد و مرز نوع جدیدی از سرکوبی و زورگویی را علیه ملت‌ها به کار بستند.

امضاءکنندگان این اعلامیه، مردم آمریکا را به مقاومت در برابر سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های کلی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرا می‌خوانند و معتقدند که چنین برخوردهایی، عواقب بسیار وخیم و هولناکی برای بشریت در پی خواهد داشت. ما بر این باوریم که ملت‌ها و انسان‌ها این حق را دارند که خود درباره‌ی سرنوشتشان تصمیم بگیرند، آزاد از فشارها و دخالت‌های نظامی ابر قدرتها، نیز اعتقاد داریم همه‌ی افرادی که توسط دولت ایالات متحده تحت تعقیب قرار دارند یا توقیف شده‌اند می‌باید از همه‌ی حقوق قانونی و انسانی خود برخوردار باشند.

ما معتقدیم مردم آگاه باید در مقابل اعمال دولت خود، احساس مسئولیت کنند، ما پیش از هر چیز باید در مقابل اعمال خلاف عدل و انصابت دولت خود، بایستیم و مخالفت خود را اظهار کنیم. بنابراین ما همه‌ی آمریکایی‌ها را به مقاومت در برابر نهضت جنگ و سرکوبی، که توسط دولت یوش به راه افتاده است فرا می‌خوانیم. این نهضت،

پس ستمگرانه، غیر اخلاقی و غیر قانونی است. ما با مردم جهان، علیه دولت آمریکا اعلام اتحاد می‌کنیم.

بی‌گمان فاجعه‌ی اسفبار ۱۱ سپتامبر برای همه ما ضربتی بزرگی بود.

ما از کشته شدن هزاران بی‌گناه متأثر شدیم همانطور که از یادآوری صحنه‌های مشابه آن در فجاجیع بغداد، پاناماسیتی، و یک نسل قبل، در ویتنام، شدیداً احساس تأسف کردیم. نیز ما در این پرسش رنج آور که چرا باید چنین اتفاقی رخ دهد، با میلیون‌ها آمریکایی همدل و همزبانیم. اما فاجعه‌ی واقعی از وقتی آغاز شد که سردمداران سرزمین ما، روح کینه‌جویی و انتقام را در خود آشکار کردند. آن‌ها بهترین نسخه‌ای را که می‌توانستند بیچند، یعنی «خوبی در برابر بدی را کنار گذاشتند و آن را راه حل رسانه‌های وحشت زده و سازش‌گر خواندند چنین واکنشی از نظر آن‌ها همدستی با خائنین بود.

بحث و تبادل نظر، نشانه‌ی دودلی و بدتر از آن بودلی محسوب می‌شد. هیچ پرسش اخلاقی یا سیاسی، موجه به نظر نمی‌رسید. تنها پاسخ ممکن، جنگ در بیرون مرزها و فشار و سرکوبی در داخل بود.

دولت یوش، به نام ما، با کسب نزدیک به حداکثر آرای کنگره، نه تنها به افغانستان حمله کرد بلکه این حق را برای خود و متحدانش قائل شد که نیروهای نظامی را در هر زمان که بخواهد و به هر کجای دنیا که بخواهد گسیل دارد. عواقب و تحولاتی که در پی این تصمیمی همه جا را فرا گرفته؛ از فیلیپین تا فلسطین، جایی که تانک‌ها و پولیورهای اسرائیلی، هراس‌انگیزترین جنایت‌ها را بر ضد بشر مرتکب شده‌اند.

دولت یوش در حال حاضر آشکارا از قصد خود برای حمله به عراق سخن می‌گوید کشوری که هیچ ارتباطی با فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر ندارد. به راستی عاقبت دنیا چه خواهد شد اگر آمریکا آزادی نام داشته باشد برای اعزام کماندوها و آدمکش‌ها به هر نقطه‌ی عالم که خوش دارد و پمباران

کردن آن نقاط!

دولت آمریکا به اسم ما، ملت را به دو گروه تقسیم کرده است:

- گروهی که به آن‌ها دست کم، حقوق اصلی نظام حقوقی آمریکا وعده داده شده است
- گروهی که اکنون به نظر می‌رسد از هیچ حقی برخوردار نیست.

دولت یوش از هزاران نفر از مهاجرین را در اردوگاه‌ها گردآورده و آن‌ها را در رخا و به مدتی نامحدود توقیف کرده است. صدها نفر از کشور اخراج و تبعید شده و بقیه همچنان در مجلس عذاب می‌کشند. این اردوگاه‌ها یادآور اردوگاه‌های کار اجباری برای ژاپنی - آمریکایی‌های جنگ دوم جهانی است.

دولت، به نام ما، جو اختناق را بر جامعه حاکم کرده است. سخنگوی رئیس جمهور به مردم هشدار می‌دهد: «مواظب آنچه می‌گویید باشید»
دادگاههای نظامی با اعمال در رعایت قوانین و ممانعت از پذیرش استیفا، رای نهایی را به دستور رئیس جمهوری صادر می‌کنند. گروه‌ها با یک کرشمه‌ی قلمی پوزیدانت یوش «تروویست» قلمداد می‌شوند.

ما باید حرفه‌های مقامات عالی رتبه را جدی بگیریم. آنگاه که از جنگی طولانی در خارج از مرزهای کشورمان سخن می‌گویند و نیز از نظمی نوین در داخل ایالات متحده، ما آشکارا با پلیس امپریالیستی مواجهیم که در بیرون و درون کشور با تولید و تشدید ترس، درصدد تجدید حقوق بشر است.

روند کینه توزانه‌ی نسبت به وقایع ماههای اخیر اتخاذ شده که باید هر چه زودتر متوقف شود. دفعات بسیار، در مقاطع تاریخی متعدد، ما شاهد تعلق مردم و دست روی دست گذاشتن شان بودیم تا آنجا که برای هر گونه مقاومتی، فرصت کاملاً از دست رفته است.

پوزیدانت یوش اظهار کرده است: شما یا با ما میاید یا

علیه ما. این است پاسخ ما به او: ما به شما اجازه نمی‌دهیم از طرف همه‌ی مردم آمریکا سخن بگویید. ما حق خود را برای پرسیدن و شک کردن از دست نمی‌دهیم. ما وجدانمان را نمی‌فروشیم در ازای وعده‌ی پوشالی امنیت. ما می‌گوییم: نه به اسم ما نه! ما با این نوع تصمیم گیری‌ها به کلی مخالفیم و مطلقاً نمی‌پذیریم که به نام ما و به خاطر خوشبختی و آرامش ما، دولت به این نتیجه برسد که چاره‌ای جز جنگ و قتل عام باقی نمانده است. ما دست یاری دراز می‌کنیم به سوی همه‌ی کسانی که در سرتاسر جهان از چنین سیاستی رنج می‌برند، ما استقلال رای خود را در جرف و در عمل نشان خواهیم داد.

ما امضاکنندگان این بیانیته، همه‌ی آمریکایی‌ها را به مقاومت در برابر این جنگ دعوت می‌کنیم. ما حق اعتراض و انتقاد را برای خود محفوظ می‌دانیم و معتقدیم باید هر چه زودتر از عالمگیر شدن این بلای خانمانسوز جلوگیری کنیم و الهام بگیریم از سربازان ذخیره‌ی اسرائیلی که گفتند: «حدی هست» و حاضر به همکاری با نظامیان در ادامه‌ی اشغال کرانه غربی و غزه نشدند.

نیز باید سرمشق بگیریم از نمونه‌های متعددی از مقاومت و پایداری وجدان در تاریخ آمریکا: از آن‌ها که سرسختانه با برده‌داری جنگیدند تا نظامیاتی که با سرپیچی از دستورهای نظامی، با ادامه‌ی جنگ در ویتنام مخالفت کردند و استقلال رای خود را نشان دادند.

نگذارید دنیای نگران امروز که نگاه‌های خود را به ما دوخته است از سکوت و بی‌اعتنایی ما ناامید شود. همه باید صدای همدردی ما را بشنوند؛ ما مقاومت می‌کنیم در برابر ماشین جنگ و سرکوبی، و دیگران را به مبارزه برای متوقف کردن آن فرا می‌خوانیم؛ باشد تا هر چه از دستشان بر می‌آید انجام دهند.

ترجمه: فریده حسن زاده (مصطفوی)

من هنوز بابت سال‌هایی که از او غافل ماندم، رنج می‌برم. وقتی دخترم به بیست سالگی رسید، ما تصمیم گرفتیم جداگانه برداشت خودمان را از داستان مان بنویسیم؛ چه شد که من از او غافل ماندم. ما هر کدام برداشت خود را نوشتیم و سپس آن را با صدای بلند برای یکدیگر خواندیم. آنگاه هر دو با هم قصه‌ها را سوزاندیم. از آن پس با یکدیگر صاف شدیم. مراسم تطهیر کننده‌ای که اجرا کردیم، زخمهای ما را التیام بخشید.



متمرکز و معطوف افکار و رویا هایم. اما این حالت همیشه منجر به نوشتن نمی‌شود. تنها در صورتی تمرکز و تفکر من امکان نوشتن را برابم میسر می‌کند که خود را پذیرای جهان می‌بینم. من به این حقیقت آگاهم که به تنهایی نمی‌نویسم، بلکه جهان، با تقویض خود به من، مرا در یافتن کلمات یاری می‌دهد.

با آرزوی عمری دراز توأم با شادی و تندرستی برای شما، آخرین سؤال این است که چه تعبیری از مرگ دارید؟ گوته در حال نوشتن جان سپرد. از نظر شما مرگ دلخواه در کدام لحظه فرا می‌رسد؟

امیدوارم در کمال آرامش بمیرم. اخیراً طالع بینی پیش بینی کرد که من در آرامش کامل، منی میرم در خواب یا در حالت مدیتیشن. امیدوارم من این احساس را داشته باشم که زندگی ام را سرشار از محبت سپری کرده‌ام و بزرگواری و بخشندگی بوده‌ام نه تنها نسبت به انسانها بلکه در رابطه با همه‌ی موجودات زنده. این فکر که انسانها به شیوه‌ای مخرب، روی کره زمین زندگی می‌کنند همیشه دغدغه خاطر اصلی من بوده و به شدت نگرانم کرده است. امیدوارم چنان زندگی کنم که کمترین آزار، از سوی من به این خاک معصوم و مقدس وارد نیاید.....

زینت نویس ها،
۱- لانگ فلو، شاعر آمریکایی ۱۸۰۷-۱۸۸۲
۲- برگرفته از مقاله‌ی: آفرینندگی، مبادله میان دستهای بخشنده و دست پذیرنده
۳- همانجا

4-emily dickinson, (1830-1886)
این شاعره‌ی آمریکایی در زمان حیاتش ناشناخته بود. پس از مرگ او، چمدانی در اتاقش یافتند که حدود ۱۷۷۵ قطعه شعر را در خود نگه داری می‌کرد، هر قطعه به اعتقاد اکثر متقدان، شاهکاری محسوب می‌شد و می‌شود. ۵- Sylvia Plath (۱۹۳۲-۱۹۶۲) بزرگترین شاعره‌ی آمریکایی پس از امیلی دیکنسون که در سی سالگی با داشتن دو فرزند ۱ ساله و ۳ ساله خودکشی کرد.

بسیاری از سیاستمداران آمریکایی دارای معلومات وسیعی در موضوعات اقتصادی و علمی هستند، اما ادبیات را که می‌تواند متعالی کننده باشد و خصایص انسانی را در آنها تقویت کند نمی‌خوانند. البته در میان آنها استثنائاتی هست اما چنین سیاستمداران در زمانی دشواری زندگی می‌کنند. آنها باید با موج سرسخت طرز تفکری به سبزه بر خیزند که آمریکا را بزرگترین قدرت جهان و صاحب بی‌چون و چرای زر و زور می‌داند. اینجا یکی از سرمایه‌های بزرگ دولت، صرف تولید تسلیحات می‌شود. و تولید تسلیحات به معنای تولید مشاغل گوناگون و کسب پول فراوان برای رونق بازار و تقویت جامعه‌ی مصرف کننده است. بنابراین دولت آمریکا در حفظ موقعیت خود به عنوان ژاندارم منطقه کاملاً ذینفع است. حفظ این موقعیت، اقتصاد ما را زنده و شکوفا نگه می‌دارد. اگر خودمان را متقاعد کنیم که ما حافظ و میانجی صلح، در جهانیم و برقرار کننده‌ی نظم و نیز حامی آزادی در سراسر دنیا این بهترین راه محق جلوه دادن تولید انبوه تسلیحات مان است. نیز ما هنوز در کشور مان قوانین مبارزات سیاسی را اصلاح نکرده ایم. آنها که در انتخابات برنده می‌شوند صدها هزار دلار خرج تبلیغات می‌کنند. آنها ذهن آمریکایی‌ها را با آگهی‌های گوناگون بمباران می‌کنند درست به شیوه‌ی تلویزیون. تا زمانی که هزینه‌های تبلیغاتی انتخابات قانوناً محدود نشود سیاست‌های ما تغییر نخواهد کرد.

در واقع نظم نوین جهانی از نظر آنها یعنی استثمار کشورهای فقیر توسط کشورهای ثروتمند. آمریکا تنها قدرت استثمار کننده نیست، اما بسیاری از کمپانی‌هایی که از کشورهای جهان سوم بهره‌کشی می‌کنند در آمریکا مستقر هستند. آمریکا درباره آزادی و عدالت و برابری داد سخن می‌دهد، اما در حقیقت دولت هیچ ارزشی برای این کلمات قائل نیست. دولت آمریکا پاسدار خشونت است. ما کشوری خشن هستیم اگرچه سیاستمداران خوش ندارند. به چنین حقیقتی اعتراف کنند. و البته ناگفته نماند که بیشتر آمریکایی‌ها خشن نیستند. این دولت آمریکاست که مروج خشونت است.

از کشور من ایران تا چه حد می‌دانید؟ با کدامیک از شاعران یا نویسندگان ایرانی آشنایی دارید؟
اطلاعات من درباره‌ی ایران چندان زیاد نیست. تا آنجا که می‌دانم نهضتی اصلاح طلب به وجود آمده که نمایندگانش در انتخابات اخیر اکثریت آرا را نصیب خود کرده‌اند سوای این اطلاعات بسیار کلی من چیز دیگری نمی‌دانم و با کار هیچ یک از نویسندگان ایرانی آشنا نیستم خوشحال می‌شوم شما مرا با آثار شاعران و نویسندگان برتر کشورتان آشنا کنید. زمان و مکان در نوشتن شما چه نقشی دارد؟ چه مواقعی می‌نویسید؟ چه روشها و عاداتی، شرایط نوشتن را برای شما مهیا می‌کنند؟

من شخصاً ترجیح می‌دهم صبح‌ها بنویسم زمانی که همه جا آرام است و تازه از خواب و خیال بیدار شده‌ام. من برای احساس کار و خلأقت، نیازمند نور خورشیدم. انرژی نوشتن در من مستقیماً بر اثر تابش آفتاب به وجود می‌آید. لحظه‌ای که جهان با بخشیدن نور و گرمایش به من، موهبت نوشتن را ارزانی من می‌دارد. صبح‌ها تمرین مدیتیشن (ذهن‌ورزی) بردایی را هم انجام می‌دهم. این حالتی است کم و بیش شبیه تمرکز که ضمن نوشتن تجربه می‌کنم، وقتی می‌نویسم احساس می‌کنم غرق تفکرم. کاملاً

آزادنده ترین این افکار، نابود شدن تدریجی محیط زیست است افراط در تماشای تلویزیون یکی از عوامل مخرب در کشور من است. بچه‌ها (و بزرگترها) از طریق آگهی‌های تلویزیون، مدام به خریدن چیزهایی وسوسه می‌شوند که نیازی به آنها ندارند. به این ترتیب، تلویزیون مدام بر نیازهای جامعه‌ی مصرف کننده دامن می‌زند، و مصرف مفرط، اثرات بسیار زیانباری بر محیط زیست ما می‌گذارد؛ بر جنگلهای دریاها، و بر کیفیت هوایی که تنفس می‌کنیم. تلویزیون تا وقتی که به مثابه‌ی ماده مخدر عمل می‌کند بسیاری از مردم را از خطراتی جدی مثل خطر نابودی محیط زیست، که غربی‌ها به شدت در آن دخیل و موثرند، غافل نگه می‌دارد و از آنها سلب مسئولیت می‌کند. آمریکایی‌ها بیشتر از هر ملت دیگری از منابع کره‌ی زمین استفاده می‌کنند و مدارک معتبر بسیاری در دست است که نشان می‌دهد آنها بیشتر از هر کس دیگری باید احساس مسئولیت کنند و با اینهمه بسیاری از آمریکایی‌ها در وضعیت انکار و حاشا به سر می‌برند در بظاهر به غفلت. آنها می‌خواهند همچنان به زندگی راحت و پر تجمل خود که روز به روز به بهای سنگین تری به دست می‌آید ادامه دهند، بی‌اعتنا به تاراج سنگینی که خود و دیگران باید بردارند. در این مسامحه عوامل متعددی دخیل اند که تلویزیون یکی از مهم ترین آنهاست. در چنین جامعه‌ای، برای ادبیات، راه یافتن به میان مردم و رخنه کردن در افکار و امیالشان دشوار است. تنها عده‌ای اندک از افراد تحصیل کرده تحت تاثیر ادبیات قرار می‌گیرند. بسیار کنجکام بدانم در کشور شما وضع چگونه است.

شاید این سوال ادامه‌ی همان سوال پیشین باشد: در همه جای دنیا میان هنرمندان و سیاستمداران شکاف است ایده آل‌های آنها بسیار متفاوت است اما این شکاف در آمریکا روزافزون به نظر می‌رسد. خود شما به عنوان هنرمندی با درجه‌ی بالایی معنویت و انصابت چه احساسی دارید نسبت به سیاست‌های زورگویانه‌ی دولت آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم؟

من این سیاست را تأیید نمی‌کنم و بسیاری از آمریکایی‌ها هم قلباً با آن مخالفند چنین سیاستی نوع جدیدی از استثمار است در این مورد من مطلقاً به آمریکایی بودنم افتخار نمی‌کنم در کشور من مطالب خوب و با ارزش بسیاری در رابطه با سیاست‌های خارجی آمریکایی تألیف شده که نادرست بودن خط مشی سرکوب گرانه‌ی زور و تهدید را با استدلال ثابت می‌کند، اما اکثر سیاستمداران آمریکایی هرگز این کتابها را نمی‌خوانند.

سیاستمداران که از چنین سیاست‌های ددمشانه‌ای حمایت می‌کنند همچنان در انتخابات برنده می‌شوند زیرا اکثریت یا اصلاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند (در بسیاری از موارد تعداد آرای ریخته شده به صندوق فقط ۳۰ درصد تعداد رای دهندگان، قانونی است) یا در انتخابات شرکت می‌کنند اما فاقد آگاهی‌های لازم و کافی اند. سطح عمومی آموزش در یک جامعه بسیار مهم است، و در آمریکا این سطح چندان بالا نیست. در مدارس عمومی (از کلاس اول تا دوازدهم) تأکید بسیاری بر علوم و ریاضیات می‌شود و در بسیاری از مدارس، هنر یا موسیقی تدریس نمی‌شود. در فرهنگ آمریکایی، ادبیات و علوم انسانی در اولویت قرار نمی‌گیرند مگر در میان طبقات بالای اجتماع یا گاه در میان بعضی از افراد طبقه‌ی متوسط. اکثریت آمریکایی‌ها توسط تلویزیون آموزش می‌بینند.